

ل همیشه اسلامی

باور پایه و نقش آن در معرفت شناسی علامه طباطبایی

# باوریه راسل باور

دکتر قاسم پورحسن



مهم ترین آثاری که علامه در آنها مطرح کرده عبارتند از: پدایه الحکمه، نهیایه الحکمه و اصول فلسفه و روش رئالیسم. هدایه یک دوره فشرده از مهم ترین مباحث عقلی فلسفه اسلامی و «پدایه» اثره همین مباحث در قالبی دقیق تر و عمیق تر است.



علامه طباطبایی، چنان که از آثار او بر می آید، بی شک فلسفه دانی محیط و قوی بود که بر میراث فلسفی مسلمانان، اعم از مشائی، اشراقی و حکمت متعالیه، تسلط کامل داشت و البته، از میان سه مشرب فلسفی یادشده، مکتب فلسفی صدر المتألهین شیرازی را پسندیده و برای تعلیم فلسفه برگزیده بود. او هم معلم فلسفه بود و هم فلسفه ورز و فیلسوف. اما علامه طباطبایی دارای دستگاه منظم فلسفی بود که موضوع معرفت شناسی در آن جایگاه ویژه ای دارد. معرفت شناسی در فلسفه اسلامی تا زمان ملاصدرا یک مسأله فلسفی هم به شمار نمی رفت؛ البته، معنای این سخن آن نیست که فیلسوفان مسلمان در باب معرفت شناسی رأی و نظری نداشتند؛ چرا که آنان در باب حقیقت علم، رابطه آن با فاعل شناسایی، محدوده ادراکات آدمی، ارزش علم و ادراک، مفاهیم کلی و جزئی و... مباحث معتناهایی در آثارشان مطرح کرده بودند؛ برخی از این مباحث را می توان به روان شناسی علم و ادراک و برخی را به وجود شناسی علم و ادراک و برخی دیگر را به معرفت شناسی علم و ادراک متعلق دانست. اما آنان همه این مباحث را به صورت استطرادی و به تبع مسائل فلسفی دیگر مطرح می کردند و خود علم و ادراک را یک مسأله فلسفی تلقی نمی کردند. این وضعیت چنانکه گفتیم، تا زمان ملاصدرا ادامه داشت تا اینکه وی در مبحث عقل و معقول «اسفار» بر مسأله فلسفی بودن علم و ادراک، برهان اقامه کرد و به توجیه فلسفی آن پرداخت. این امر باعث شد که فیلسوفان نو صدرائی و در صدر آنها علامه طباطبایی در صدد بر آیند که مجموعه مباحث مربوط به علم و ادراک را به شاخه مستقلی تبدیل کنند. اختصاص چهار مقاله از مجموعه مقالات کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، که بسیاری از ابتکارات علامه طباطبایی هم در ضمن آنها بیان شده است، دلالت بر آنچه گفتیم دارد. در مقاله مزبور یکی از موضوعات مهم معرفت شناسی در دیدگاه علامه طباطبایی را ملاحظه می کنید.

باورهای پایه می رسند؛ به این دلیل که تمام باورهای با واسطه باید به باور بی واسطه یا مبنا ختم شوند.

در نظریه باور پایه یا مبنا نگارانه، معرفت بشر چون درختی تلقی می شود که تمام سرشاخه ها باید به شاخه ها و سپس به تنه مؤدی شوند. هیچ معرفت بی واسطه ای نداریم که بدون پشتیبانی و نگهدارندگی باورها و معرفت های مبنا، موجه قلمداد شود. این دیدگاه که نخستین رویکرد معرفتی بشر را شکل داده و در حال حاضر هم مهم ترین جریان و نظریه معرفتی در معرفت شناسی شمرده می شود با نقدهایی مواجه شده است. بیشتر متفکران اسلامی در حوزه معرفت شناسی مبنا گرا بوده و بر اساس باورهای پایه که خود موجه اند

مهم ترین مسأله در معرفت شناسی، ساختار معرفت است. هر دورویکرد تجرید گرای و عقل گرایی، ساختار معرفت را بر بنیان باورهای پایه استوار ساخته و تمام معرفت بشری را به دو گونه باور تقسیم می کردند؛ باورهای پایه و باورهای استنتاجی. ساختار معرفت در این دیدگاه که به مبنا گرایی Foundationalism یا شالوده گروی و بنیان انگاری نامبردار است، واجد پایه هایی است که بر باور دیگر مبتنی نیست و به هیچ تکیه گاه و نگهدارنده ای نیاز ندارد. این سنج از باورها، خود باورهای دیگر را تأیید و توجیه می کنند. اما باورهای غیر پایه که باورهای متسنج (Derived Believes) هستند باورهایی به شمار می روند که بر باورهای دیگر مبتنی شده اند. این باورها در مسیر استنتاجی به



تصدیقی و تاکید بر وجود حکم در نوع دوم (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ۱۸۰-۱۷۸) تصریح می‌کند که فطری بودن باورها شامل علم تصدیقی است و تعبیر پایه و فطری بودن در علم تصوری بی‌معناست. از این رو در جلد دوم «اصول فلسفه و روش رئالیسم» بیان می‌دارد:

«ما هر چند در ذهن خود تصورهای مقدم بر تصورهای حسی نداریم اما تصدیق‌های

مقدم بر تصدیق‌های تجربی داریم» (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۲).

علامه با بررسی معلومات تصدیقی بی‌شمار آدمی و ضرورت مناسبت و ارجاع ادراکات به یکدیگر (ادعایی که در میناگرایی در لزوم ارجاع باورهای بی‌واسطه به باور بی‌واسطه یا پایه گفته می‌شود)، معتقد است ماهیج گاه نمی‌توانیم مسائل زیادی از این گونه معرفت را اثبات کنیم؛ مگر پیش از آن، ثبوت بدیهی و پایه بودن باورهای دیگر را به انجام رسانیم. علامه، پیوند میان باورهای غیر پایه و پایه را از نوع توالد و باروری مادی دانسته و قائل به اصل و فرع یا درخت و میوه است.

در دیدگاه میناگرایی، اصلی‌ترین دلیل بر اعتقاد به وجود باور یا باورهای پایه، مساله تسلسل است. برهان تسلسل نشان می‌دهد که بدون پذیرش پایه‌های معرفتی، امکان شکل‌گیری معرفت از بین خواهد رفت. بنابراین می‌توان با آشکار ساختن بطلان دور در توجیه یا سلسله‌ای نامتناهی از توجیه، وجود باورهای پایه یا مینا را تبیین کرد. ویلیام آلستون در نوشته‌ای با عنوان «دو نوع از پایه باوری» (Two Types of Foundationalism) که به سال ۱۹۸۹ منتشر شد، می‌نویسد مهم‌ترین برهان بر پذیرش باورهای پایه در معرفت، برهان تسلسل است.

وی می‌نویسد اگر شخصی به نام «الف» باورهای واسطه بنام داشته باشد برای اینکه بداند که این باور او پایه و موجه است باید در باور به سایر گزاره‌ها،  $Q_1, Q_2, \dots$  و موجه باشد. این گزاره‌ها باید در صادق و موجه بودن به گزاره نخست - یعنی  $P$  - مرتبط شوند. بنابراین شخص «الف» تنها در صورتی به باور  $P$  موجه است که در باور به هر کدام از گزاره‌های دیگر هم موجه باشد.

به تشریح ساختمان معرفت بشر دست زده‌اند. علامه طباطبایی با طرح بدیهیات و علم حضوری، از باور پایه بهره گرفته و کیفیت دانش و معرفت آدمی را تبیین ساخته است. میناگرایی به دو سنخ میناگرایی ساده و میناگرایی مضاعف براساس فاعل شناسا تقسیم می‌شود که علامه هر دو قسم را می‌پذیرد؛ در حالی که بسیاری از منتقدان میناگرا، امکان تحقق میناگرایی مضاعف را غیرممکن برمی‌شمارند. باورهای پایه در تقسیمی دیگر شامل خطاب‌پذیر و خطاناپذیر (infallible) است که علامه به باور پایه خطاناپذیر اعتقاد دارد.

○ **امکان وجود معرفت پایه و باور بین‌الذات** علامه طباطبایی در تمام آثار فلسفی خود از جمله در مقدمه دو کتابش - یعنی بدایه الحکمه و نهیایه الحکمه - معرفت را بر باورهای پایه استوار می‌سازد. علامه باورهای بدیهی و فطری را باور شالوده تلقی کرده و امکان‌پذیری معرفت را بر همین اساس توجیه می‌کند. وی از معلوم فطری و جهان بیرون از مابه‌عنوان دو مولفه اساسی معرفت و باور صادق آغاز می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱، ۵۵۱ و ۵۵۲) با گسترش حوزه شناختی به چهار قلمرو می‌کوشد تا سرشت معرفت را تبیین کرده و پیوند آن با صدق را براساس گونه‌شناسی علم و تاکید بر علم حضوری ایضاح کند. (همان جلد دوم، ۶۴-۵۷) می‌کوشم براساس مدلی که علامه در آثارش در بررسی موضوعات معرفت‌شناسی از آن پیروی کرده و سرانجام دیدگاه نهایی‌اش در خصوص حقیقت معرفت که چیزی جز ابتنابر علم حضوری و باورهای پایه نیست، نوشتار را سامان دهم. از این رو می‌توان در چهار بخش: الف) معلومات فطری و شالوده ب) معرفت حسی و امکان خطاج) شناخت عقلی و ماهیت آن د) علم حضوری و خود موجه بودن باور، به بررسی و تشریح آرای علامه پرداخت اما قصد اصلی، بخش نخست این چهار قسم خواهد بود.

○ **باورهای فطری و پایه** علامه طباطبایی ضمن تقسیم علم به علم تصوری و علم



یکی از مهم ترین آثار وی از مرحوم علامه در طرح مباحث فلسفی و به ویژه پایه های معرفت شناختی ایشان در دست است. مجموعه پنج جلدی «اصول فلسفه و روش ریاضی» است. این کتاب شامل ۱۴ مقاله فلسفی است، که طی دهه های ۲۰ و ۳۰ شمسی تألیف شده و توسط مرتضی مطهری و پرویز رازی در فلسفه تطبیقی شرح داده شده است. اصول فلسفه نخستین و یکی از مهم ترین کتاب های است که به بررسی مباحث فلسفی، با تکیه بر رویکردهای حکمت فلسفی اسلامی و فلسفه جدید غربی پرداخته است.



تمام این باورها با واسطه و غیر پایه اند؛ از این رو باید به باور واسطه و پایه منتهی شوند. الا صورت های ذیل قابل تصور است که تماماً باطل هستند:

- باور های با واسطه به یک باور غیر موجه منتهی شود.
- سیر ارتباط گزار ها به نحو تسلسلی و بی نهایت ادامه یابد.
- یا سیر دوری و حلقه ای شده و هر باور با واسطه باور دیگر و آن هم به باور اول منتهی شود؛ نتیجه اینکه هر شاخه و باوری به یک باور موجه پایه یا بی واسطه ختم می شود که آن باور بدون احتیاج به باور نگهدارنده یا موجه پیشتر، موجه است و سلسله با باور پایه پایان می پذیرد.

(Alston, Two Types of Foundationalism, 1989, see:)

علامه طباطبایی مهم ترین دلیلی که بر وجود باورهای فطری یا بدیهی و بی واسطه ارائه می کند، محال بودن فرض عدم تناهی در سلسله علل تصدیقی است. وی بر این باور است که تمام باورهای تصدیقی با واسطه (یا نظری) باید در جایی متوقف شده و به تصدیقی ختم یابند که بدون نیاز به تصدیقی دیگر، موجه یا صادق بوده و بدیهی اولی باشد. علامه عبارت «خود به خود موجه یا پیدا بودن» را به کار می گیرد و می افزاید هر باوری را فرض کنیم باید یا خود آن بی واسطه صادق باشد یا منتهی به تصدیقی بدیهی و پایه شود.

استدلال علامه این است که تمام علوم و باورهای غیر بدیهی یا غیر پایه تنها زمانی صادق و موجه می شوند که منتهی به بدیهیات و باورهای شالوده شوند (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۲، ۱۰-۱۰۹).

جوادی آملی در شرح آراء علامه در مساله برهان تسلسل و دلیل وجود بدیهیات معرفتی و باور مبنا می نویسد که علاوه بر دریافت بالوجدان بعضی از مفاهیم و احکام که نیازی به ارجاع ندارند، بطلان تسلسل، دلیل اساسی ختم باورهای غیر پایه به باور بدیهی است. اگر همه معرفت های ما با واسطه یا کسبی باشند به ناچار دچار تسلسلی خواهیم شد که باورهای ما به باوری اولیه که خود موجه یا بین بالذات باشد، ختم نمی شود. نادرستی این فرض این است که معرفت بشری هیچ گاه آغاز نخواهد شد و چون حصول مفاهیم نامتناهی برای ذهن محدود بشری ممکن نیست یا بر فرض امکان آن، از آنجا که باوری که بین و معلول بالذات و بی واسطه باشد وجود ندارد، بنابراین هیچ گاه باورهای غیر پایه و صرف معرفت تشکیل نخواهد شد (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ج ۱، ۱۷۶).

البته علامه بر هر دو محذور - یعنی تسلسل و عدم تشکیل معرفت - اشاره دارد اما تأکیدش بر مشکل تسلسل است. از این روست که بدیهیات اولیه را مبنایی تلقی می کند که باورهای با واسطه باید به آن ختم شوند. علامه منشأ اقسام بدیهیات (وی قائل به شش قسم بدیهی است) را استقرار دانسته و مبدأ تمام بدیهیات را «اولیات» برمی شمارد (طباطبایی، ۱۷، ۱۳۶۲).

○ **خطا پذیری و خطاناپذیری در باور پایه** در نظریه میناگرایی، دورویکرد در باره صدق باور وجود دارد؛ رویکرد اول بر میناگرایی خطاناپذیر تأکید دارد؛ در حالی که گروهی دیگر میناگرایی خطا پذیر را باور دارند پرسش اصلی این است که در باورهای پایه یا شالوده،

استدلالی برای نشان دادن صدق آنها وجود ندارد و از باورهای پشتیبان خبری نیست. چگونه این باورها را جزو معرفت دانسته و در باور به صدق آنها موجه هستیم؟ در پاسخ به این پرسش دو رویکرد شکل گرفت؛ رویکرد نخست که میناگرایی خطاناپذیر (Infallible) را در پیش گرفته بودند، بر باورهای یقینی ای که تردیدناپذیر و خطاناپذیر هستند، تأکید داشتند. اینان تصریح می کردند که باورهای مبنایی یقینی، خطاناپذیر بوده و به این واسطه دیگر باورها را که غیر پایه اند، تأیید و توجیه کرده و تضمین warrant می کنند (موزر و سایرین، ۱۳۸۵، ۱۶۴-۱۶۳).

کیث لورر در مقاله میناگرایی خطاناپذیر (Infallible foundationalism) نظریه معرفت را (The theory of knowledge) که به سال ۱۹۹۰ در بخش سوم کتاب نشر یافت، می نویسد که میناگرایی خطاناپذیر با محور قرار دادن رویکرد خطاناپذیری معتقد شدند که باورهایی هستند که درستی آنها بالذاته بوده و صدقشان قابل تضمین است؛ یعنی بعضی از باورها به گونه ای هستند که صدق خود را تضمین کرده و فاعل شناسا پذیرش آن در کسب معرفت صحیح، بری از خطا بوده و به نحو کامل موجه خواهد بود. در مقابل این رویکرد به باور لورر، میناگرایی خطا پذیر (fallible foundationalism) وجود دارد. این رویکرد تصریح دارد که یک میناگرایی نمی تواند باورهایی داشته باشد که صدق خود را تضمین کرده یا مغلوب دیگر گزاره ها واقع نشود. فرد باید به باورهای پایه ای بسنده کند که میزان صدق، توجیه و یقین در آنها به مراتب نازل تر بوده و تضمین جای خود را به امری خطا پذیر بدهد.

(Keith Lehrer, theory of knowledge, 1990, see: routledge)

علامه طباطبایی قائل به باورهای پایه ای است که صدق خود را تضمین کرده و خطاناپذیر هستند. از این رو علامه با عبور از ادراکات حسی ای که آنها را خطا پذیر برمی شمارد (اما معرفت بخش می داند) می گوید تا یقین و خطاناپذیری را در علم حضوری و ادراکات فطری جستجو کند.

علامه به پیروی از فیلسوفان اسلامی ای همچون ابن سینا، مبدأ علوم را حس می داند (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ۱۸۰-۱۷۸). اما آنها را یقینی و تردیدناپذیر تلقی نمی کند. ابن سینا بر این باور است که حس و معرفت حسی، مبدأ معرفت اشیاست و دروازه ورود به قلمروی دانش، ادراک حسی است (ابن سینا، ۱۳۷۹، ۹۴).

ابن سینا مقدمات علوم یقینی و مبنای معرفت کلی را معرفت حسی دانسته و معتقد است که به وسیله حس و تجربه، باورهای مفرد کسب شده و سپس عقل در آنها تصرف می کند و از آنها ترکیبی حاصل می آورد. بنابراین یکی از راه های وصول به معرفت، حس است (ابن سینا، ۱۳۷۳، ۳۱۲).

علامه طباطبایی بر این عقیده است که تمامی معرفت ها و معلومات به حسن منتهی می شوند؛ به نحوی که حس، سرچشمه همه باورها و معارف بشر است. اما با این وصف در حس خطا وجود دارد. فرو بردن یک دست در آب داغ و دست دیگر در آب سرد و سپس فرو بردن هر دو دست در آب نیمه گرم، مشکل حس را عیان می سازد. در این حالات به تعبیر علامه دو خبر کاملاً متناقض به ما خواهد رسید که به هیچ وجه با خارج مطابقت نخواهد داشت (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ۱۸۵).

# علامه در جست و جوی معرفتی است که خطاناپذیر باشد. از این رو در بسیاری از آثارش از جمله «نهایه»، «اصول فلسفه» و «بدایه» در صدد تبیین شالوده علم حضوری است

علامه معتقد است که خطا در ادراک حسی آن چنان علنی است که هیچ کس نمی تواند آن را انکار کرده و یقینی نبودن حس و لغزش ها و تردیدهای در آن را باور نداشته باشد. اما با وجود این، خطای حس موجب پذیرش آرای نسبی گرایان و منکران واقعیت خارج نمی شود (ر.ک: طباطبایی ۱۳۸۷ ج ۱، ۲۱۰-۱۸۵).

علامه در جست و جوی باور و معرفتی است که خطاناپذیر باشد. از این رو در بسیاری از آثارش از جمله «نهایه»، «اصول فلسفه» و «بدایه» در صدد تبیین شالوده علم حضوری و ارجاع تمام ادراکات و معرفت ها به علم حضوری بوده که خطاناپذیر و یقینی است.

○ باور پایه و علم حضوری علامه در صدد تاسیس قاعده های معرفت است تا هم از مبنای مضعف - یعنی باور فاعل شناسا به موجه بودن خود در ادراک و باور پایه موجه که موجه است - و هم از مبنای خطاناپذیر که تردید و خطایی در باورهای شالوده راه ندارد، دفاع کند. البته تعبیر علامه ادراکات تصدیقی بدیهی و خود صادق است و به لحاظ همانندی و همسازی از تعبیرهای فوق بهره گرفتیم. تاسیس رهیافت فوق نیازمند دست یافتن به معرفتی است که احتمال خطا نداشته و مدرک به نحو حضوری - یعنی تام و کامل - آنها را فراچنگ آورده باشد. این معرفت چیزی غیر از علم حضوری نخواهد بود. علامه طباطبایی بررسی را با حقیقت علم آغاز می کند و سپس به تحلیل حضوری بودن تمام ادراکات بشری می پردازد. وی در «بدایه الحکمه» درباره سرشت علم بر این باور است که حصول علم برای عالم، هر گونه حصولی نیست بلکه حصول امر بالفعل محض است؛ یعنی حصول علم برای عالم همان حصول امری مجرد از ماده و به دور از قوه است. علامه تصریح می کند که ما چنین علمی و حصولی را حضور می نامیم. (طباطبایی، ۱۴۰۲، ۱۴۸)

به اعتقاد علامه علم عبارت است از حضور. چون وجود معرفت برای عالم دو اقتضای اساسی دارد: نخست آنکه عالم که واجد امر مجرد و دارای فعلیت است باید خود هم از فعلیت محض برخوردار باشد. (فیاضی، ۱۳۸۲، ج ۴، ۹۳۴)

دیگر آنکه وجود علم برای عالم به نحو حضور یا فعلیت تام و غیر مشوب به قوه است از این رو وجود معرفت عین حضور است. علامه صراحتاً تأکید می کند که معنای حقیقی علم، همین (یعنی حضور) است و مراد ما از علم و عالم جز حضور چیز دیگری نیست. (طباطبایی، ۱۳۷۰، ۲۷۰)

مرحوم مطهری در تبیین قلمروی علم حضوری و گونه شناسی آن در اندیشه علامه قائل به سه گونه علم حضوری است:

- علم حضوری نفس به ذات خود
- علم حضوری نفس به قوا و ابزارهای خود
- علم حضوری نفس به غیر و سایر معرفت ها (کارهایی که در دایره وجودش رخ می دهد).

(طباطبایی، ۱۳۸۵ ج ۲، شرح مطهری، پاورقی، ۵۳)

علامه در آثارش می گوید تا کیفیت تبدیل باورها و معرفت های حصولی به حضوری را شرح دهد. از این رو قلمرو گسترده ای را برای علوم حضوری قائل شده و معرفت های حسی و خیالی و عقلی را هم به حوزه علم حضوری وارد می کند. حضوری بودن ادراک حس و

خیالی به نحو تفصیلی در آرای علامه رخ داده؛ گرچه از پیشینه های اجمالی برخوردار بود. سهروردی نخستین فیلسوفی است که دیدگاه حضوری بودن در ادراک حس را در نظریه ابصار طرح کرده است (مجموعه مصنفات شیخ اشراق، هانری کریب، ج ۱، ۱۰۱، ۱۳۸۰-۹۹ و ۱۱۶-۱۱۴). علامه طباطبایی در تعلیقه بر اسفار سابقه قول به حضوری بودن ادراک حسی را به ملاصدرا نسبت داده و البته تمایزی با قول خود قائل است. وی می نویسد ملاصدرا ظرف ظهور صور حاصل از ادراک حس را نفس می داند؛ در حالی که ایشان آن را مثال اعظم تلقی می کند که فوق نفس و مجرد محض است (طباطبایی، ۱۹۸۱، ج ۱، تعلیقه ۲۹۹)

علامه در اصول فلسفه بر ارجاع ادراک حس به علم حضوری تأکید دارد و عنوان می کند که ما با علم حضوری به خود، قوا و افعال و اعضا علم داریم؛ بدین گونه که محسوسات با واقعیت خود در حواس موجودند و این یک نحو علم حضوری است؛ گرچه با سایر علم حضوری تفاوتی دارد (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۲، ۵۵). به همین دلیل است که علامه با وجود استفاده از واژه های حصولی، نقیض، انتزاع و صورت حاصله یا صورت علمی، معتقد می شود که در نظر دقیق، علم حصولی به طور مطلق از علم حضوری گرفته می شود. (فیاضی، ۱۳۸۲، ج ۱، ۹۲۹)

علامه در جست و جوی دستیابی به اصل تردیدناپذیر و امر یقینی یا خطاناپذیری در معرفت است. تلاش وی در ارجاع علوم به علم حضوری به انتحای گوناگونی از این دغدغه سرچشمه می گیرد. وی علم را منحصر در یقین و خطاناپذیری می داند و آن را در برابر نایقین یا ظن قرار می دهد. علامه می نویسد باور منطقی های ظاهر گرا که علم را به جزم و تقلید و جهل مرکب و یقین تقسیم کرده و ظن را غیر از همه موارد مزبور دانسته اند، نادرست است؛ چرا که علم منحصر در یقین بودن و علوم غیر یقینی از اقسام ظن است. (طباطبایی، ۱۳۶۲، ۴)

علامه مهم ترین پشتوانه یقینی بودن معرفت و خطاناپذیری آن را اصل «امتناع تناقض» برمی شمارد. از این رو در تشریح انحصار معرفت به یقین می گوید تا پیوند یقین و اصل امتناع تناقض را آشکار سازد. وی عنوان می دارد که علوم غیر یقینی بدین دلیل از اقسام ظن هستند که مانع نقیض نمی شوند. یقین عبارت است از معرفتی که علاوه بر پایه و حضوری و بدیهی بودن باید مانع نقیض شود. در معرفت یقینی باید به امتناع نقیض آن هم علم داشته باشیم. علامه ابتدا رویکرد ارجاع باورهای غیر پایه به پایه و بین بالذات (خودموجه) بودن باورهای پایه را شرح داده و سپس چگونگی اهمیت ابتدای باورهای پایه به اصل «امتناع تناقض» را جهت دست یافتن به «یقین» بررسی می کند. علامه اعتقاد دارد بدون تبیین «اصل یقین» در معرفت نمی توان از خطاناپذیری باورهای بدیهی و مبنا دفاع کرد. طباطبایی در جلد دوم اصول فلسفه و روش رئالیسم پس از بررسی و دفاع از قضایای بدیهی و خودموجه و ضرورت بازگشت تمامی باورهای نظری و غیر پایه به باور مبنا، اشکالی را طرح می کند که به ابداع علامه در خصوص ابتدای باورهای پایه بر اصل امتناع تناقض، بازمی گردد. در مبنا گرایی باورهای پایه ای که ذاتاً خودموجه باشند به باور و گزاره دیگری بر نمی گردد در حالی که علامه اصل امتناع تناقض را اصلی بنیادین و نگهدارنده باورهای بدیهی در معرفت یقینی برمی شمارد. به همین دیدگاه اشکال شده که اگر علوم و معرفت های باواسطه یا نظری باید از بدیهیات تولد یابند و منشأ گیرند و بدیهیات از قانون تولد و داشتن پشتیبان، مستثنا هستند پس به چه دلیل

## منابع:

- ۱- مظهری، عبدالرشاد، نقش الفصوص، تهران: خورشید باران، ۱۳۸۵، ص ۱۵
- ۲- سور، روح آیه، ۷
- ۳- ترجمه از بهاءالدین خرمشاهی
- ۴- طرزی، علی، شهر هزار حکیم، تهران: روزنه، ۱۳۸۲، صص ۱۳ و ۱۴
- ۵- تهری، عبدالله و رضوانه غلامحسین، حدیث اندیشه، تهران: سروش، ۱۳۸۱، ص ۲۲۳
- ۶- همان، ص ۲۲۵
- ۷- همان، ص ۲۲۳
- ۸- کد رفیعی، قزوینی، ابوالحسن، مجموعه رسائل و مقالات فلسفی، با تصحیح و مقدمه غلامحسین رضوانی، جلد اول، ۱۳۶۲، صص ۵۱ تا ۵۶
- ۹- حدیث اندیشه، صص ۲۲۵ و ۲۴۵
- ۱۰- شهر هزار حکیم، ص ۱۱۶
- ۱۱- اشنتینی، سیدجلال الدین، شرح مقدمه فیضی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰، ص ۲۵
- ۱۲- همان
- ۱۳- همان، ص ۲۶
- ۱۴- اشنتینی، سیدجلال الدین، مقدمه مجموعه آثار، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۶، صص ۳ و ۴
- ۱۵- جوانی، امین، عبدالله، تحریر تمهید القواعد فی جلاله، ۱۳۷۲، ص ۴۱
- ۱۶- مجموعه آثار، صص ۷
- ۱۷- فدل، عراقی، حسین، مدخل الهی، قم: امیر کبیر، تهران: دفتر نشر قرآن و قرآن پژوهی، ویراسته بهاءالدین خرمشاهی، تهران: بوستان کتاب، ۱۳۸۱، صص ۲۸۲
- ۱۸- همان
- ۱۹- الهی، قمشای، حسین، مقدمه دیوان حکیم الهی، قم: امیر کبیر، تهران: روزنه، ۱۳۷۸، صص ۱۱ و ۱۲
- ۲۰- دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ص ۲۸۲

## معرفت چیزی غیر از باور یقینی در مقابل باور مبتنی بر ظن نیست. قصد اساسی علامه تعیین روش برای دستیابی به معرفت یقینی است. یقین به باور علامه بدون اصل امتناع تناقض قابل حصول نخواهد بود

در دهه‌سی که مباحث اصول فلسفه و روش رئالیسم مطرح شد، استاد مطهری مباحث معرفت‌شناسی را مورد توجه جدی قرار داد. در مجلدات اول و دوم این اثر نه تنها در حواشی که برخی مباحث را نیز به صورت مستقل بیان کردند. در این بحثها ایشان به دفاع از رئالیسم پرداخته و صورت‌های مختلف شکاکیت را به نقد کشاندند.

قضایای بدیهی باید متوقف بر اصل امتناع تناقض - اعم از اجتماع و ارتفاع نقیضین - باشند؟ علامه می‌کوشد تا با بررسی «مانع بودن نقیض گزاره» سه مطلب اساسی را تشریح کند؛ ابتدا وجود احتمال صدق و کذب در یک قضیه، سپس احتیاج قضایای نظری یا غیر پایه به باورهای پایه و سرانجام بازگشت تمام قضایا به اصل امتناع تناقض یا اول الاوائل را توضیح می‌دهد.

علامه تاکید می‌کند یک قضیه ممکن است با خارج مطابقت داشته یا نداشته باشد. بنابراین نمی‌توانیم قائل شویم که یک قضیه، هم مطابقت دارد و هم ندارد یا هم راست بوده باشد و هم دروغ. یا هم راست نبوده باشد و هم دروغ نباشد. به همین دلیل است که حصول معرفت نیازمند آن است که هم مطابقت را اثبات کنیم و هم عدم مطابقت را ابطال کنیم. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۲، ۱۲۱-۱۲۰)

پس از آن علامه تفاوت بدیهیات و نظریات را مطرح کرده و از لزوم ارجاع تمام باورهای باواسطه و غیر مبنا به باور پایه و بدیهی دفاع می‌کند. نظریات برای دریافت ماده و صورت نیازمند به باور دیگر (پایه) هستند. اما بدیهیات ماده و صورت را از خود واجد هستند. (همان ۱۲۲)

علامه در نهایت به توصیف حکم جزئی و معرفت یقینی روی آورده و نوع نیازمندی قضایای نظری و غیر پایه به باور پایه و نیازمندی باورهای بدیهی به استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین را متفاوت ارزیابی می‌کند. (همان ۱۲۴)

علامه تصریح می‌کند که حکم یقینی بدون کمک اصل امتناع تناقض میسر نیست و به پشتیبان و کمک اصل امتناع تناقض است که می‌توانیم عدم خلاف قضیه را علاوه بر اثبات اصل قضیه به اثبات رسانیم. علامه از آن تعبیر به «دراک مانع از طرف مخالف» کرده و تاکید می‌کند اگر این اصل را پایه‌ای‌ترین باور تلقی نکنیم و آن را از فکر بشر بیرون بکشیم ذهن به هیچ امری حالت جزئی و معرفت قطعی و یقینی پیدا نخواهد کرد. (همان، پاورقی ۱۲۲)

علامه در پایان به اساسی‌ترین مساله در معرفت پایه اشاره می‌کند که همان «یقین» و تردیدناپذیری در باورهای پایه است. وی اشاره می‌کند که علت نیازمندی باورهای بدیهی (و حتی نظری) به اصل امتناع تناقض، چیزی غیر از دستیابی به جزمیت، قطعیت و یقین در معرفت نیست. (همان)

○ فتیحه گیری: ساختار معرفت بشری بر اساس دو سنخ از باورها شکل می‌گیرد؛ نخست باورهای پایه یا شالوده که باورهای بدیهی، self evident beliefs یا خودموجه، self-justified تلقی می‌شوند و دوم باورهای استنتاجی یا غیر مبنا و غیر پایه است که باید در ارجاع به باورهای پایه منتهی شوند. در معرفت‌شناسی مبناگرایانه قیود و شرایطی وجود دارد که تعیین‌کننده باورهای پایه است. از جمله این شروط، یقینی بودن یک باور پایه و وجود سنخیت میان باور استنتاجی و باور پایه است.

به علاوه باید باور پایه علاوه بر بدیهی بودن و بی‌نیازی از توجیه، موید و مثبت باورهای باواسطه بوده و بین آن و سایر باورها یک رابطه موجه‌سازی و توالد وجود داشته باشد. علامه طباطبایی در بررسی معرفت ضمن پذیرش رابطه توالد و علی میان باورهای بدیهی و نظری بر سه مساله اساسی تاکید می‌ورزد:

نخست آنکه خطاناپذیری باورهای بدیهی و مبنا، اصل بنیادین در قول به روابط معرفت‌های نظری و بدیهی است. خطاناپذیری باورهای حسی سبب‌گذار علامه به علم حضوری شد.

گرچه وی ادراک حس را واجد اهمیت و درجه و ورود ما به عالم خارج بر می‌شمارد اما تصریح می‌کند که نمی‌توان خطاهای آن را نادیده انگاشت. معرفت‌شناسان مبناگرا و همچنین منتقدان آنها رویکرد خطاناپذیری را در باورهای پایه در پیش گرفته و دیدگاه خطاناپذیری را قابل دفاع نمی‌دانند. کیت لور در مقاله‌ای از مبناگرایی خطاناپذیر دفاع می‌کند. البته میان اصلاح‌ناپذیری incorrigible و خطاناپذیری inflexible تفاوت است. علامه تاکید می‌کند چنانچه باورهای بدیهی خطاناپذیر باشند نه تنها بدیهی نبوده بلکه آدمی هیچ‌گاه نمی‌تواند صاحب باوری یقینی و حتی معرفت شود.

مساله دوم در اندیشه علامه طباطبایی ابتدای معرفت نظری بر معرفت‌های بدیهی و معرفت‌های بدیهی بر اصل امتناع تناقض است. در مبناگرایی هیچ باور پایه بر باور پایه دیگر استوار نشده و نیازمند نگهدارنده نخواهد بود؛ در حالی که علامه بر این باور است بدون ابتدای باورهای بدیهی بر اول الاوائل یا اصل امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین نمی‌توان از صدق و راستی معرفت تضمین به عمل آورد. علامه میان معرفت باواسطه یا بی‌واسطه قائل به رابطه تولد و توالد است. اما ابتدای بدیهیات بر اصل امتناع تناقض از سنخ دیگری بوده و روابط توالد منتفی است.

به چه دلیل این اصل در معرفت‌شناسی علامه از اهمیت بنیادین برخوردار است. پاسخ اجمالی در نتیجه‌گیری این است که معرفت چیزی غیر از باور یقین در مقابل باور مبتنی بر ظن نیست. قصد اساسی علامه تعیین روش برای دستیابی به معرفت یقینی است. یقین به باور علامه که وی تعبیر به حکم جزئی و قطعی می‌کند بدون اصل امتناع تناقض قابل حصول نخواهد بود.

سومین امر مبناگرایی مضاعف است، بر اساس مبناگرایی ساده، باورهای پایه و بدیهی، تردیدناپذیر، خطاناپذیر و اصلاح‌ناپذیر نیستند؛ در حالی که در مبناگرایی مضاعف باورهای پایه خطاناپذیر و یقینی‌اند. در مبناگرایی مضاعف، عالم در باور به باور، بی‌واسطه موجه است و در این اعتقادش هم موجه خواهد بود. علامه با طرح علم حضوری و مساله تضمین صدق و تردیدناپذیری در باور عالم به نحوی بی‌واسطه به باورهای موجه بودن در این باورها می‌کوشد تا مساله یقین و خطاناپذیری را حتی نسبت به فاعل شناسان تبیین سازد.